

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
وصلّى الله على سيّدنا ونبينا أبي القاسم محمّد
وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين

امام صادق عليه السلام به عنوان فرمودند: ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي رِيَاضَةِ النَّفْسِ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ،
و ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْعِلْمِ فَاحْفَظْهَا وَ إِيَاكَ وَ التَّهَؤُنَّ بِهَا. قَالَ عِنَاوَانٌ: فَفَرَّغْتُ قَلْبِي لَهُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُمَّا
اللَّوَاتِي فِي الرِّيَاضَةِ فَإِيَاكَ أَنْ تَأْكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإِنَّهُ يُورِثُ الْجِمَاقَةَ وَ الْبَلَّةَ.

خدمت رفقا در جلسات گذشته عرض شد که مسأله‌ی ریاضت یک مسأله‌ی حیاتی و
سرنوشت ساز است در زندگی انسان و در رشد و ارتقاء و رسیدن به فعلیت ها و اگر این مسأله نباشد
زندگی انسان تباه است و آن اثر بر آن مترتب نیست و فقط یک زندگی می شود گفت حیوانی بدون
هیچ گونه هدف و بدون هیچ فعلیت و وصول به مرتبه‌ی صلاح، این برای انسان حاصل می شود و قدر
و موقعیت انسان در هنگام رفتن از این دنیا به همان میزان فکر و فهم و ادراکی است که در آن موقع
دارد، به اندازه‌ی سر سوزنی در عالم پس از مرگ اضافه نمی شود، فقط و فقط یک نکته برای انسان در
گذر از این دنیا به آن طرف باقی می ماند و آن نکته این است که قبل از انتقال، دیدگان مادی ما در این
دنیا چشمان برزخی قلبی ما را نسبت به مسائل آن طرف بسته است و ما جز این ماده و دنیا و گذران
شب و روز چیزی را احساس نمی کنیم، اگر احساس کنیم بعضی از مطالبی است که شاید در خواب
برای ما منکشف شود همین قدر به طور اجمال همه‌ی ما می دانیم که یک خبری هست، نه تنها ما،
یهودی‌ها هم می دانند نصارا هم می دانند بودیسم ها هم می دانند هندوها هم می دانند، همه می دانند که

یک خبری آن طرف هست، مگر افرادی که خب اینها به طور کلی منکر همه چیز می شوند مثل مادّیون و طبیعیون و حتی مسائل عالم خواب را هم منکر بشوند و آن را ناشی از یک نوع تخیلات بدانند گرچه تخیل، تخیلی باشد که صبغهی واقعیت داشته باشد، دیگر مقام، مقام انکار است و بحثی نیست، ولی به طور کلی همه‌ی افراد از هر دین و مذهب و ملت به این مسأله معترفند که مطلبی ماوراء این دنیا هست که از دیدگان مخفی است و انسان به واسطه‌ی انتقال از این دنیا چه در خواب و چه در بیداری به صورت کشف و انکشاف و چه در هنگام فوت، به آن مطالب خواهد رسید، در همین حد و بیشتر نه، لذا کسانی که فقط در این دنیا به دنبال جمع معلومات هستند و اینکه اطلاعات را به دست بیاورند، مسائلی را به دست بیاورند فرقی نمی‌کند آن مسائل، مسائلی باشد که مربوط به کسب و تجارت و کار و مسائل مربوط به بدن و عالم مادّه باشد یا مسائلی که مربوط به شرع و دین و تکلیف باشد، در همه‌ی اینها حکم واحد است، ترقّی و تکامل، تکامل نفسی در جمع این مطالب وجود ندارد، فقط ذهن و فکرائسان از یک سری مسائل انباشته می‌شود، همین، این میکروب الآن چیست؟ و علت نشر و نموش چیست و در چه محیطی

پرورش پیدا می کند، تکثیر این میکروب در فلان درجه از حرارت چقدر است؟ و ضد حیات این چه چیز می تواند باشد و چه دارویی می تواند با این مقابله کند؟ فقط در همین و بیش از این ما چیزی نمی توانیم بر وجود خود اضافه کنیم، چه اینکه این مطالب در کتاب قرار بگیرد، هیچ بر ارزش کتاب اضافه نمی کند و چه این مطالب در نوار و این چیزها قرار بگیرد هیچ بر ارزش آن نوار افزون نمی شود و چه این مطالب در ذهن آدمی مستقر بشود به اندازه‌ی سر سوزنی بر ارزش و میزان و مقدار انسان اضافه نمی کند هر چه می خواهد باشد همین است اینکه خدمت رفقا عرض کردم صرفاً جمع مطالب و انباشته شدن اطلاعات در درون ذهن و درون نفس است، چه این مسأله مربوط بشود به مسائل مادی و علوم مادی و تجربی و چه این مطالب مربوط بشود به علوم ریاضی که خارج از علوم تجربی است و چه این مطالب مربوط بشود حتی به علوم و تکالیف الهی و شرعی و دینی.

صرف اطلاع بر ارزش انسان اضافه نمی کند، لذا ما می بینیم افراد مختلف در مواضع مختلف دارای چهره‌های مختلف هستند، فرض کنید که در یک صنف هم افرادی پیدا می شوند که دارای اخلاق انسانی و رفتار و شیوه‌ی انسانی و همین طور افرادی پیدا می شوند که دارای فرهنگ منحط و خلاف ارزش و روش نامناسبند، در صنف دیگر همین طور و در صنف دیگر و همه‌ی اصناف همین طور. این همه جنایتکارانی که در طول تاریخ پیدا شدند افرادی نبودند و بسیار هم باسواد بودند بلکه سوادشان در سطح اول از اطلاعات اهل دنیا بوده، متتهی این سواد و اطلاعات را چون دارای نفس منحنی بودند چون دارای قلب ظلمانی بودند چون دارای روح آغشته به دنیا و کثرات و تعلقات بودند، این اطلاعات را در اهداف ناشایست و نامناسب به کار می گرفتند و هر چه اطلاع بیشتر باشد خطر برای به کار گیری آن ها بیشتر خواهد شد، یک آدم معمولی فرض کنید یک فرد عادی بخواهد یک جایی را تخریب کند، فوقش یک کلنگ دست می گیرد و دری را خراب می کند ولی یک فردی که مهندس فضایی است اگر بخواهد جایی را تخریب بکند یک موشکی درست می کند و شهری را به هوا می برد، این به خاطر آن میزان اطلاع و معلوماتی است که بین این دو است، هم او تخریب می کند و هم آن تخریب می کند، یک فرد بی فرهنگ و بی اطلاع خیلی بخواهد کار خراب بکند فرض کنید در میان خانواده و محله اش می تواند آشوب و بلوی به پا کند، اما یک فرد مطلع با نفس خبیث می تواند دنیایی را تخریب کند و دنیایی را می تواند به اضمحلال و انحراف و نابودی روحی و معنوی بکشد، لذا از این باب است که گفته‌اند و در کلمات ائمه ما علیهم السلام در این مسأله روایات و احادیث بسیار داریم، فوراً نگاه به ظاهر نکنیم، فوراً نگاه به قیافه‌ی شخص نکنیم و فوراً نگاه به سر به

زیر انداختن نکنیم و فوراً نگاه به سکوت نکنیم و فوراً نگاه به لبخند و تبسم و ابتسام او نکنیم، فوراً نگاه به سایر مسائلی که برای جلب نفوس، حيله‌ها و دام‌های مناسبی است که افراد عادی و متوسط الحال، این‌ها در دام این شباک قرار می‌گیرند و به دنبال آن فرد و افراد می‌روند و بعد از گذشت زمان متوجه می‌شوند که چه را باخته‌اند و چه

سرمایه‌ای را از دست دادند در وقتی که دیگر راه رجوع وجود ندارد، عمر و سرمایه رفته است می‌گویند بفرمایید وقت دیگر تمام شد، لذا بروید و تحقیق کنید و فقط به ظاهر نگاه نکنید به احوال شخص نگاه کنید من واقعاً تعجب می‌کنم در بعضی از اوقات آن چنان مطالب سخیفی از بعضی از افراد می‌شنوم، از افراد به ظاهر موجه و معنون، که حتی افراد منحط جامعه شرم دارند همچین کلماتی از دهان خود خارج کنند، این نشان می‌دهد که این معلومات و گذران سن و این انباشته شدن مطالب، حتی روایات اهل بیت و حتی کلمات بزرگان، به اندازه‌ی سر سوزنی در ارتقاء معنوی و رشد روحی تأثیری نداشته است، سن رفته نود سال، به اندازه‌ی اخلاق یک لات این در همان سطح باقی مانده است، ظاهر، ظاهر مناسبی است ولکن فکر و نیت ظلمانی است و کدورت دارد، در جلسه‌ی گذشته خدمت رفقا بعضی از این مطالب عرض شد، این‌ها چیزهایی است که انسان را به این نقطه وامی‌دارد که مطلب کجاست؟ مسأله کجاست؟ گیر کجاست؟

اگر مطلب است حالا گیرم براینکه مسائلی را که امروز متداول است در امور تجربی و امروزی خب این درست است مسأله‌ای نیست، مطالبی است مربوط به این دنیا که اگر این فرمول و این فرمول در کنار هم قرار بگیرد نتیجه‌اش این خواهد شد، بسیار خب ولی صحبت در این است که پرداختن به مسائل دینی و پرداختن به مطالب روحانی و اطلاعات و کسب علم در امور معنوی این دیگر چرا؟ این دیگر چه اثری باید داشته باشد و چرا اثر بر او مترتب نمی‌شود و چرا انسان در آن مرحله‌ی انحطاط اخلاقی قرار می‌گیرد که ای کاش در سن بیست سالگی و بیست و پنج سالگی بود و سنش به هشتاد و نود سالگی نمی‌رسید تا این مطالب از دهان او و قلم او خارج بشود، چرا؟

در جلسه‌ی گذشته خدمت رفقا عرض کردم مطالبی را که نسبت به اولیای خدا در کتب نوشته شده است و چه بسا در السنه و محاورات گاهی از آن صحبت می‌شود و چه بسا در ملاء عام اهانت‌ها به این نحو انجام می‌شود، این‌ها افراد عادی نیستند، افراد صاحب عنوان و دارای علم و امثال ذلک هستند، یعنی فردی را که من باب مثال مرحوم آیت الله سید احمد خوانساری در موارد عدیده ایشان را از مفاخر عالم تشیع به شمار می‌آورد آن وقت این آقا در کتابش می‌گوید که عرفای کذابین! ببینید تفاوت چقدر باید باشد؟ چقدر انحطاط اخلاقی و ظلمت نفسانی و اعوجاج باید وجود داشته باشد که یک همچین تعبیری شخصی می‌آورد و یک همچین تعبیری فرد دیگر می‌آورد، در این گذران این مدت از عمر چه بر فضایل اخلاقی و صفات این شخص اضافه شده است که الآن از قلم او اینچنین مزخرفاتی تراوش می‌کند؟ چه چیز اضافه شده است؟ چه بدست آورده است؟ در این مجامع علمی

چه چیز را کسب کرده است؟ باید به این مطلب رسید و انسان باید فکرش را باز کند، ما با چهار پایان با هم فرق داریم، خدا برای ما دو تا پا قرار داده است نه چهار تا، چهارپا رویش آجر و هندوانه می‌گذارند، چون چهار پا دارد روی او بار می‌بندند و هندوانه می‌گذارند، ما دو تا پا خدا به ما داده است و دو تا دست داده است و یک مغز داده است که فکر کنیم و بسنجیم، زود فریفته نشویم، به شایعات و به تبلیغات و افراد و دور و بری‌ها دل نسپاریم به مطالبی که گفته می‌شود زود توجه نکنیم، پیگیری

کنیم،

... إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا الإسراء، ۳۶، در روز قیامت

خداوند از يك يك آن خمیرمایه ها و آن مواد لازم و اولیه و وسائل و وسائط روشن شدن حقیقت و باز شدن مسأله و نورانی شدن طریق برای انسان، از انسان سؤال می کند، چشم به تو دادیم چرا چشمت را بستیم؟ هیچ وقت شده است شما تا به حال وقتی که به يك نهر آبی می رسید بگوئید حالا که به اینجا رسیدم تا حالا چشمم باز بوده است و حالا می خواهم ببندم و بقیه ی راه را با چشم بسته بروم، خوب می افتید و غرق می شوید، هیچ تا حالا شده است که وقتی که شما دارید کناری می روید در بیابانی می روید و به شما بگویند اینجا چاه است و درّه است و سنگ است می افتید و می میرید با اینکه به شما گفته اند تا به حال دیده شده که چشمتان را ببندید؟ چرا؟ چون جانتان را دوست دارید و نمی خواهید بمیرید، چطور شد این مسأله ی دین و حیات ما این قدر بی اهمیت است که همینطور چشم بسته این آقا آدم خوبی است برو دنبالش! بنشینیم فکر کنیم و تأمل کنیم.

ای بسا ابلیس آدم روی هست *** پس به هر دستی نباید داد دست^۱

ظاهر، ظاهر خوب و لکن باطن، باطنی که از دیدگان ما مخفی است، بله برای اولیای خدا و برای افراد کارکرده و برای افرادی که تا حدودی چشمشان نسبت به مسائل باز شده است یک نگاه کنند می فهمند آنها اشکالی ندارند ما که دیدگانمان نسبت به این مسائل بسته است ما که فقط از ظاهر حسن و جمال ظاهر را می فهمیم و نه بیشتر، ما که فقط از قدم های آرام، تواضع را استنباط می کنیم نه بیشتر ما که فقط از ظاهری آراسته باطنی ستوده را درک می کنیم، ما باید متوجه باشیم و به دنبال هر مسأله ای نرویم و به دنبال هر مطلبی نرویم و هر کجا که ندایی برخواست به آن ندا لبیک نگوئیم، صبر کنیم، چه خبر است؟ خدا به تو عقل داده است، یک ساعت دیگر صبر کن، تا فردا صبر کن و روی قضیه فکر کن، دو روز فکر کن و یک هفته فکر کن، برای چه عجله؟ چرا فوراً کسی بیاید پیش انسان، بر علیه فرد دیگری حرف بزند و انسان قبول کند؟ انسان فکر می کند و راجع به آن تأمل می کند و می رود تا

^۱ مثنوی معنوی، دفتر اول، بخش ۱۱: حکایت بقال و طوطی و روغن ریختن طوطی در دکان:

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نشاید داد دست.

جایی که وسع دارد و به نتیجه می‌رسد و به آن مقداری که توانست از حقیقت به دست بیاورد به همان مقدار خداوند از او تکلیف می‌خواهد و به همان مقدار تکلیف دارد، به شرطی که در ادعای خود صادق باشد، نخواهد خودش را گول بزند و نخواهد قضایایی را که برایش پیش می‌آید یکی را بگیرد و یکی را از چشمش بگذراند، نخواهد با مسائلی که روبرو می‌شود و با آنها برخورد می‌کند آنها را به دیده‌ی اغماض نگاه کند و از آنها رد بشود، نه! مسأله مسأله‌ی حیاتی است و جدّ و سپردن است، سپردن دل و دین به فردی که او مدّعی است برای راهنمایی، و ما می‌بینیم و دیدیم و خواهیم دید در طول زمان از زمان خلقت آدم تا قیام امام زمان علیه السلام که دیگر در آنجا مسأله تمام است و بساط این حرف‌ها دیگر همه

برچیده می شود.

در آنجا دیدیم و همین طور که چه بسا ظواهری آراسته دارای چه باطنی؟ ظاهر آراسته، دروغ می گوید، ظاهر آراسته، تهمت می زند، ظاهر آراسته، منافق است، منافق! ظاهری که اصلاً انسان باور نمی کند جداً باور نمی کند مگر این آدم اصلاً دروغ می گوید؟ این آدم اصلاً ترک اولی از او سر نمی زند! این آدم اصلاً کراحت از او سر نمی زند! آن وقت چنان دروغ های عجیب و غریب، یک مرتبه در می آید که عجب! چه دنیایی است، چه اوضاعی است چه بساطی است اینها از کجا آمده است؟ از همین جا آمده است ما گول ظاهر را خوردیم، ما گول ظاهر را خوردیم ما گول اسباب و وسایط فریبنده را خوردیم، هزار بار به ما بزرگان گفتند به ظاهر افراد نگاه نکنید ما باز نگاه کردیم، هزار بار به ما گفتند توی چاه نیفت باز هم افتادیم، هزار بار گفتند که بابا حالا که چشم دیدن باطن را نداری، حالا که نمی توانی آن خباثت نفس را از بصیرت باطن و قلبت بفهمی لاقط بایست، لاقط صبر کن دیگر نگو این هرچه هست درست است، دیگر نگو این کارش درست است دیگر نگو این حرف ندارد صبر کن و تأمل کن، به پرونده اش نگاه کن به سابقه اش نگاه کن به دوستانش نگاه کن و تحقیق کن این طرف، آن طرف الآن فرض کنید که کسی می آید خواستگاری دختر ما، ما همین طور تا در را باز کرد می گوئیم بفرما؟ یا نه؟ بلند می شویم تحقیق می کنیم این طرف، آن طرف، خاله اش کیست؟ عمه اش کیست؟ رفیقش کیست؟ کجاها می رود؟ کجاها درس می خواند؟ کجا کار می کند؟ با چه دوستانی سر و کار دارد؟ در چه محافل و مجالسی شرکت می کند؟ همین طور که نمی گوئیم بفرماید

این هم همین است بلکه این بالاتر است و دقیق تر است و خطر آن بیشتر است انسان یک مرتبه نگاه می کند می بیند تمام وقت از بین رفت، ده سالش رفت، پانزده سالش رفت، بیست سالش رفت خب دیگر بر نمی گردد، بخواهد برای بقیه ی از ایامش کار بکند آن یک مطلب دیگر است، این مدت رفت و دیگر آنچه که رفته بر نمی گردد، خدای متعال برای رشد و تکامل انسان در هر سنی یک پرونده ی خاصی را قرار داده است، در سن بیست سالگی باید انسان در راه تکامل باشد، اگر آن بیست سالگی بگذرد آثار رشد بیست سالگی، دیگر در سی سالگی پیدانخواهد شد، برای سی سالگی پرونده ی خاص خود را دارد، این نفس انسان مانند بیماری می ماند که هر وقت جلوی آن بیماری را گرفتی، بعضی از بیماری ها هستند که با دارو خوب نمی شوند ولی همین قدر دارو جلوی پیشرفت آن ها را می گیرد بعضی از بیماری های چشمی و قلبی و تنگی عروق وامثال ذلک، می گویند از قبل باید پیش بینی کرد از قبل باید انسان غذا را تنظیم کند از قبل نباید چربی و از این حرف ها بخورد چرا؟ چون وقتی که

جداره‌ی رگ گرفت دیگر باز نمی‌شود، بله از گرفتگی بیشتر باید انسان جلوگیری کند، ولی وقتی که از سنین طفولیت یک برنامه و رژیم غذایی می‌دهند و می‌گویند که این رژیم غذایی باعث می‌شود که در استمرار این مسأله تا هفتاد سال هم بگذرد این قلبش اصلاً گرفتگی پیدا نکند یک میل هم نگیرد، یک میل هم پلاکت به آن جمع نشود، چرا؟ چون از قبل پیش‌بینی شده است، در بیماری‌های چشم همین است می‌گویند از اوّل این غذاها را بخورید تا اینکه به این بیماری‌ها مبتلا نشوید ولی وقتی که

شده از همان جا باید جلوی پیشروی را گرفت.

نفس انسان در موقعیت رشد و رسیدن به فعلیت، در هر وقت یک برنامه و پرونده و فایل دارد آن را اگر شما به آن اهتمام نکردید آن دیگر بسته می‌شود، می‌آید سر مرتبه‌ی بعد، در سی سالگی ارتباط انسان با خدا یک جور دیگر است غیر از بیست سالگی است غیر از پانزده سالگی است غیر از هجده سالگی است، در سن شصت سالگی ارتباط انسان با خدا بسیار ضعیف تر است از ارتباط در سن بیست و هفت سالگی و بیست و شش سالگی، گرچه در آن موقع ارتباط قطع نمی‌شود ولی جریان آب کم می‌شود، این لوله‌هی بسته می‌شود و آن فشاری که قبلاً داشته است و آن موقعیتی که داشته است، لذا امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: عَلَيكُمْ بِالْأَحْدَاثِ^۱، سراغ جوان‌ها بروید، برای چه؟ برای همین است، جوان آمادگی تلقی مطالب را بیشتر دارد از یک فردی که سنی از او گذشته است چون صاف است هنوز با دنیا آغشته نشده است هنوز با دنیا مخلوط نشده است و هنوز با آنچه که ما با آن تعلق پیدا کردیم هنوز تعلق ندارد، بچه، در جلسات گذشته خدمت رفقا عرض کردیم چرا بچه‌ها این قدر به توحید نزدیک هستند؟ چون هنوز از دنیا چیزی نفهمیدند، از مرگ چیزی نفهمیدند، این‌ها نمی‌فهمند مرگ چیست؟ بچه ده ساله دوازده ساله، سیزده ساله بلند می‌شود می‌رود و خودش را می‌اندازد و می‌کشد مرگ نمی‌فهمد چیست، این هنر نیست، چون اصلاً مرگ را نمی‌داند چیست؟ هنر آن است که آدم سی ساله، سی و پنج ساله چهل ساله پنجاه ساله با فکر و درایت بلند شود به این مسأله اقدام کند، آن می‌شود هنر،

در زمان جنگ جهانی دوم آلمان اصلاً یک ارتشی به وجود آورد یک لشکر از بچه‌ها، بچه‌های ده ساله، چرا؟ چون بزرگترها که اصلاً نمی‌توانستند بروند وقتی قوای متفکین آمدند در برلن مخصوصاً قوای روس فقط و فقط بچه‌های هشت ساله و ده ساله به آنها جایزه می‌دادند این‌ها برمی‌داشتند خودشان را می‌بردند در تانک‌ها می‌زدند و به این وسیله جلوی هجوم اولیه ارتش روس را به برلن همین لشکرده دوازده ساله آلمان گرفت، خب بزرگترها نمی‌رفتند و خود را به کشتن نمی‌دادند، ولی بچه‌چه می‌فهمد؟ می‌گویند تفنگ دست بگیر برو بزن، تعلق ندارد به دنیا تعلق ندارد هنوز زن ندارد که به واسطه‌ی عشق و علاقه‌ی به زنش نیاز داشته باشد که در این دنیا زندگی کند و از مرگ بهراسد زن ندارد، بچه ندارد تا اینکه به واسطه‌ی تعلق به بچه و نگرانی از آینده‌ی بچه و زندگی بچه، خود را از بعضی از

^۱ الکافی، ج ۸، ص ۹۳: عَلَيكُمْ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْعَ إِلَىٰ كُلِّ خَيْرٍ.

خطرات دور نگه دارد، احساس وجود و استقلال ذاتی در وجود ندارد اصلاً وجودی برای خودش نمی
فهمد بچه ها چه می فهمند؟

وقتی آدم هی بزرگ می شود هی می گوید هان من هستم، من هستم من آینده می خواهم من
زن می خواهم، دختر می گوید من شوهر می خواهم بعد بچه پیدا می کند و باید دنبال منزل برویم، باید
دنبال زندگی

برویم، کار برویم هی بینید هی دارد تعلق، کثرت پیدا می کند تا به حال، بچه در وحدت بود چیزی نمی فهمید ادراک نداشت، فقط یک مادر می فهمید و پدرش را هم نمی شناخت و همین که مادر به او شیر بدهد، تمام شد، تمام دنیا و آخرت ما همین مادر است که ما را تغذیه می کند و تمام شد، وقتی هی بزرگتر می شود خب بیشتر به مادر انس می گیرد بزرگتر می شود پدر با او ورمی رود با او بازی می کند و بالا و پایین می اندازد به پدر علاقه پیدا می کند، می بینیم چی اضافه شد، برادر اگر داشته باشد آن ها وارد صحنه می شوند و نسبت به آن ها محبت و فروعی که پیدا می کند علاقه ی او، این فروع هی می بینید کثرت پیدا کرد و بعد برایش توپ می خرنند و نمی دانم چیزهای دیگر پیدا می کنند و از این چیزهای اسباب بازی می گیرند، تعلقش به آنها پیدا می شود، ولی هنوز باز هم در وحدت است،

خدا رحمت کند مرحوم آقای حدّاد را من این مسأله را بارها از مرحوم والد شنیدم، ایشان بارها این مسأله را گفتند، ولی یک مرتبه هم خودم ظاهراً آن طور که اگر اشتباه نکنم خود من هم از ایشان شنیده بودم که ایشان یک دفعه می فرمودند: من در استقلال ذاتی و تفکر به خود و برداشت از موقعیت خود و وجود خود گاهی از اوقات می بینم حتی از یک بچه ای که تازه به دنیا آمده کمترم، یعنی در یک وضعیت روحی و ارتباط تجرّدی قرار می گیرد، این مرد بزرگ، البته این برای همه ی اولیای الهی است آنهایی که به مرتبه ی فنا می رسند حتماً باید این مرتبه را طی کنند و بدون طی این مرتبه انسان به آن فنای ذاتی نمی رسد، بچه از دنیا و خدا و پیغمبر و بهشت و آخرت چی می فهمد؟ فقط یک مادر، فقط یک مادر می فهمد دیگر، هیچ چیز نمی فهمد، همین، مادر او را به سینه بگیرد و او را تغذیه کند شیر بدهد، تمام تعلق بچه نگاه کنید اصلاً، نگاه به این بچه می کنید می بینید اصلاً هیچی ندارد، انگار هوا است، مثل هوا می ماند از خودش استقلال ندارد، از خودش منیت ندارد، منم، دست به من نزن بنشین عقب، جلو نیا، نه! این بغلش می کند اون بغلش می کند نمی فهمد اصلاً کی بغلش کرده است، اصلاً خودش را نمی بیند، اصلاً به خودش نگاه نمی کند، فقط دردش این است که گرسنه که شد یکی به او شیر بدهد حالا مادر شیرش بدهد یا اینکه فرض کنید با شیشه به او شیر بدهند، برای بچه فرقی نمی کند یک چیز در شکم ما برود خدا را شکر، همین، بچه دیگر غیر از آن هیچ ادراک و شعور بر وجود خود ندارد، میزان ادراک، نه از مادر چیزی می فهمد نه از پدر می فهمد نه از برادر می فهمد نه از خواهر می فهمد نه از قوم و خویش می فهمد، هیچ چیز را نمی فهمد و فقط آن چیزی را که می فهمد گرسنگی و سیر شدن است، غیر از این چیز دیگر نمی فهمد. ایشان می فرمودند من در این حالات حتی به اندازه ی این بچه هم در خودم چیزی نمی بینم، یعنی هیچی، هیچی نمی بینم، اقلّاً بچه وقتی گرسنه می شود شیر

می فهمد گریه می کند یعنی به من شیر بدهید گرسنه‌ام، ایشان می گوید من در آن وضعیت اصلاً خودم را پیدا نمی‌کنم تا اینکه بگویم من کیم؟ من پسر کیم؟ من برادرم کیه؟ مادرم کیه؟ زنم کیه؟ بچه‌ام کیه؟ این می‌شود کی؟ این می‌شود آن ولی الهی که متحقق به تمام مراتب فعلیت شده‌است، این آن است این بچه وقتی که بزرگ می‌شود طبعاً هر مقداری که بالاتر می‌آید تعلقش به افراد که بیشتر می‌شود

احساس وجودش بیشتر می‌شود، آن احساس وجود، او را از انتقال از این عالم به عالم دیگر باز می‌دارد و کم کم، کم کم تازه مرگ را می‌فهمد ولی هنوز قرص نشده، هنوز محکم نشده، هنوز این ادراک در شراشر وجود و نفسش جا ننگرفته، لذا می‌گویند برو در مقابل دشمن! می‌گوید کو؟ یک تفنگ بدهید هفت تیر بدهید بروم، حالا دشمن کجاست؟ بالای کوه است؟ فرقی نمی‌کند ولی یک آدم سی ساله و چهل ساله را می‌گویند برو می‌گوید کجا بروم، می‌بینم ایستاده، نمی‌خواهم بروم و برای چی بروم؟ حساب دارد، کتاب دارد، خودت باشی می‌روی؟ بلند شو و خودت برو، چرا به من می‌گویی؟ هر دو انسانیم و بشریم و مثل هم هستیم، خب پاشو برو! می‌گوید نه تو برو، می‌گوید نه تو برو، اگر قرار به رفتن باشد تو برو، ولی او نه! می‌رود، حالا این بچه وقتی که بزرگ می‌شود کم کم آن حالات تعلق و کثرات، کم کم، کم کم پیدا می‌شود می‌رسد تا مرحله‌ی تکلیف، تازه به مرحله‌ی تکلیف هم که رسیده هنوز خیلی مانده درک هنوز کامل نشده است، یک نوجوان پانزده ساله از نقطه‌ی نظر ادراک تکلیف، از نقطه‌ی نظر ادراک وضعیت خود با یک آدم سی ساله یکی است؟ با آدم چهل ساله یکی است؟ درک موقعیت و اطرافیان، اطراف و جوانب یکی نیست، تفاوت می‌کند، از اینجا است که خدای متعال شروع می‌کند می‌گوید تا جوانی و نوجوانی شروع کن از دست نده، فرصت را از دست نده، به تکالیف برس نمازت را بلند شو بخوان این نمازی که الآن در سن پانزده سالگی می‌خوانی یک اثری دارد که نماز در چهل سالگی آن اثر را ندارد، این است قضیه، این روزه‌ای را که در پانزده سالگی و هفده سالگی می‌گیری یک اثری دارد که آن روزه در پنجاه سالگی ندارد، بله برای کسی که در راه باشد و به همین مسیر پیش بیاید در آن پنجاه سالگی و شصت سالگی در همان مرتبه به همان فعلیت خواهد رسید.

ولی وقتی که یک شخصی عمرش را همه را به این بطولات گذرانده باشد و دنیا گذرانده باشد و شب را به روز آورده باشد و روز را به شب برساند و نمازی هم بخوانیم بس است دیگر چیز دیگری هم از ما نخواستند در رساله عملیه نوشته نمازت را بخوان و روزه ات را بگیر مگر طلب دارند از ما؟ دو رکعت صبح بلند شدیم و می‌خواهیم بخوابیم! دیگر خدا چه می‌خواهد؟ چهار رکعت نماز ظهر و عصر را خواندیم و مغرب و عشاء تمام شد و مسأله‌ای نداریم، نه! این نیست! خدا می‌گوید نماز بخوان، ولی هر نمازی را من قبول ندارم، نمازی که از در وارد شوی و کتت را بیندازی یک طرف و بروی در دستشویی و وضو بگیری و صاف مهر را برداری بیای بخوانی من این را قبول ندارم، جهنم نمی‌برمت ولی قبول ندارم، نمازی را از تو قبول دارم که می‌آیی قشنگ می‌نشینی استراحت می‌کنی و مخدره‌ی

مجلله‌ی مطوَّله و برای شما یک شربت می‌آورد اگر بیاورد؟ ما که تا به حال خبری نبوده ما تا به حال به چنین نمازی موفق نشدیم!! انشاءالله از این به بعد شاید...! یک شربت می‌آورد و به شما خیر مقدم می‌گوید، بیرون بودی زحمت کشیدی از شما ممنون و متشکرم و چیزهای دیگر و بعد از شما پذیرایی می‌کند یک ربع می‌نشیند و رفع خستگی می‌کند و از ایشان اجازه می‌طلبد که اجازه می‌فرماید یک دو رکعت بخوانیم؟ او هم می‌گوید بفرماید تا من می‌روم یک سفره‌ای

آماده می‌کنم تو هم برو و به نمازت بپرداز، این‌ها را که می‌گویم دستور اسلام است ولی حالا
بالآخره توفیق می‌خواهد و هم یک مقدار شانس!!!

بعد بلند می‌شود آدم می‌رود، اتاق اختصاصی نماز باید انسان داشته باشد نه هر جایی، آنجا
تلویزیون روشن است و خِرُّخِرُ قِرُّ و قِرِّ موسیقی و فلان پخش می‌کند و آقا هم اینجا دارد نماز به کمر
می‌زند، نه آقا جان! این درست نیست باید خاموش کنی موسیقی حرام است، خاموش می‌کنی و دیگر
هم روشن نمی‌کنی، بلند می‌شوی می‌روی در اتاقی که برای نماز اختصاص دارد، سجاده پهن می‌کنی،
سجاده‌ی سفید نه از این رنگی رنگی‌ها که آدم معلوم نیست می‌خواهد به مهر نگاه کند یا به مخملهای
از این سجاده‌ها، از این سجاده‌ها رفقا گاهی می‌آورند من که نمی‌اندازم، چیزی نباید توجه نمازگزار را
به مهر به این سمت و آن سمت منحرف کند، رنگ‌های مختلف و نقش‌های مختلف در سجاده، ذهن را
متوجه می‌کند، تا متوجه کرد تمام شد، باخت، وقتی که انسان می‌خواهد نماز بخواند، البته این مسائل
می‌آید، شما امروزه نگاه کنید فرق بین نیایش و عبادت در اسلام و نیایش و عبادتی که در یهودیت و
نصرانیت است بروید کلیساها را ببینید حالا الحمد لله مساجد ما هم کلیسا شده‌است و دست‌کمی از
آنها ندارد، فرهنگ ما هم شده مثل آنها.

کلیساها را بروید تماشا کنید هرچه نگاه می‌کنی سقف بالاست، آن یکی یک کلیسا می‌سازد
می‌گوید شصت متر ارتفاع دارد یک کلیسا در آفریقا ساخته‌اند در کشور ساحل آج، در یک شهری که
بنده هم خودم آنجا رفتم دیدم، شصت متر ارتفاع بین زمین و بالاست، افتخار آن سازنده این بود که
چهارده متر از کلیسای سن پتر توی واتیکان این بزرگتر است، این افتخار سازنده‌اش که در اینجا نماز
خوانده می‌شود، صلیبی در آنجا گذاشته‌اند که دو متر و نیم طول صلیب است و از طلاست، صلیب از
طلا گذاشته‌اند در آنجا برای همین، افرادی که می‌روند در آنجا، کشیش که می‌رود در آنجا می‌رود در
یک جای بلند می‌ایستد و احاطه بر افرادی دارد که در آنجا هستند، این عظمت چشم افراد را خیره‌کند
و نفس آنها به واسطه‌ی توجه به این عظمت پوشالی و توخالی و پوچ و مجاز خاضع بشود و پایین بیاید
و کشیش برود بالا و مردم بیایند پایین، تمام این‌ها روی حساب و کتاب است، نقش‌هایی که دور این
کلیساها، تمام این‌ها آن هنر و عظمت و ارزش و قیمت ظاهری و دنیوی را به رخ بازدیدکنندگان و
کسانی که در آنجا شرکت می‌کنند ترسیم کند و آنها را در برابر این هنر خاضع کند در اینجا کجا از خدا
خبری است؟ شما که همش دارید هنر نشان مردم می‌دهید خدا کجاست؟ ارتفاع شصت متری برای آن
کسی که عبادت می‌کند به چه درد می‌خورد؟ شصت متر از زمین تا آن گنبد فاصله است حالا می‌گویم

ششصد متر اصلاً یک کلیسایی بسازیم که سقفش به ابر بچسبد حالا عبادت در آنجا بالاتر می‌رود؟ انسان در آنجا به خدا نزدیکتر می‌شود؟ این مال چیست؟ چون نداریم و چون در واقعیت قرار نگرفتیم و دستمان از واقعیت خالیست به این چیزها متمسک می‌شویم و هی سقف را بالا می‌بریم و هی ریزه‌کاری و نقش و نگار بر می‌داریم ایجاد می‌کنیم، مگر خدا در این نقش و نگار است؟ ما هم مبتلا به این شدیم ما هم مبتلا شدیم، مگر خداوند در این نقش و نگار است؟ هی بالا ببریم و هی ستون بالا ببریم و هی سر ستون‌ها

بالا تر برود افتخار کنیم بر این که این کلیسا چهارده متر از کلیسای اصلی که پاپ اعظم است آنجا را اداره می کند بالاتر است، دلمان را خوش کنیم، چه فرق می کند؟

من شنیدم در جایی گنبدی ساخته بودند در یکی از همین مدارس علوم دینیه در یکی از شهرستان ها، گنبدی ساختند که الآن هم هست شنیدم از یک نفر که در آن مجلسی که بانیان آن ها بودند صحبت می کردند، افتخار آن بانیان این بود که این گنبد از گنبدهای تمام مدارس علمیه در سراسر دنیا بزرگتر است، این که همان شد، خوب حالا گنبد بالاتر است این علوم اهل بیت بیشتر در کلهات فرومی رود، این گنبد را برای چه می خواهی؟ می خواهی درس بخوانی، گیرم این گنبد پنج متر از آن گنبد در فلان کشور بلندتر است اصلاً پنجاه متر بلند تر باشد بهتر درس می خوانی؟ قال الصادق و قال الباقر را بهتر می فهمی؟ یکی است تفکر یکی است و فرقی نمی کند منتهی ما آن نصرانی را مسخره می کنیم اما این مسلمان را مسخره نمی کنیم، چه فرقی کرد؟ چه تفاوتی می کند؟ چه فرقی می کند؟

یک روز من نشسته بودم، مشرف شده بودم در تابستان مشهد مقدس در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه یکی از علمای قم هم آمده بود مشهد و آمده بود به دیدن ایشان، ما هم نشسته بودیم زمان، زمان حکومت بعث و صدام بود، شروع کرد این آقا به اظهار ناراحتی، آن عالم هنوز حیات دارد، آقا چه کردند؟ قبرستان وادی السلام نجف را خراب کردند و می گویند وسطش جاده درست کردند، خیلی داشت گریه اش می گرفت! قبرها رفته آسفالت کردند و خانه درست کرده اند و این حرفها وقتی که همه ی حرفها را زد یک دفعه آقا فرمودند مگر قبرستان تخته فولاد اصفهان را نکردند؟ این شخص خودش اصفهانی است، یکدفعه ماند، قبرستان، قبرستان است دیگر، گفتند مگر در قبرستان تخته فولاد جاده نکشیدند و مگر جوی آب راه نینداختند؟ در قبرستان باید جوی آب راه انداخت و درخت کاشت؟ باید گل گذاشت؟ الآن این قبرستان بهشت زهرایی که ما داریم واقعاً قبرستانی است که ائمه گفتند؟ ها؟ این درست است؟ قبرستان باید جایی باشد که شخص وقتی می رود در آنجا برای فاتحه ی اهل قبور نه برای زدن و برای مراسم و فلان و این حرفها، برود در آنجا برای شادی روح مردگان و از این دنیا به آن دنیا منتقل شدگان و آن کسانی که دست نیاز به مای زنده ها برای فرستادن هدایا، نه هدایای دسته گل، تمام این ها خلاف شرع است گل با جنازه بردن، جلوی مرده گل گذاشتن، تمام این ها از فرنگ آمده و خلاف شرع است گل نباید گذاشته شود، باید جنازه عادی برده شود، فقط لا إله الا الله گفته شود و تعریف کردن از مرده و سوابقش را بیان کردن و تابوت های کذایی درست کردن، این ها هیچ کدام را ما در اسلام نداریم، فقط و فقط تشییع جنازه ساده و گفتن لا إله الا الله و مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ و بعد

عبرت گرفتن از این مرده‌ای که الآن خاکش می‌کنند این جور ما دستور داریم در اسلام و شرع که مردگان را تشییع کنید و بعد پشت سر جنازه باید انسان حرکت کند نه اینکه جلوی جنازه، جلوی جنازه یک وقت نروید،

کراهت شدید دارد که الآن رسم شده است بر خلاف سنت پیغمبر که صاحبان عزا در جلوی جنازه حرکت می کنند، این سنت خلاف شیوهی پیغمبر است، کراهت شدید دارد که شخص مشیع جلوتر از جنازه حرکت کند، و تریب مستحب است به این عنوان که انسان بیاید یک گوشه جنازه را بگیرد از سمت راست را و بعد برود از سمت چپ و بعد این طرف و آن طرف، فقط به همین مقدار و بقیه افراد از پشت سر حرکت کنند این را ما داریم و اضافه بر این نداریم، گل گذاشتن در قبرستانها و درخت کاشتن در قبرستانها تمام اینها خلاف است، وقتی شخصی که می رود در قبرستان، بزرگداشت و مزرگداشت و این حرفها را نداریم، ترحیم و طلب رحمت و طلب مغفرت و فاتحه خواندن، الحمد لله، بلد نیستیم؟ الحمد لله، قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ، رفتن در آنجا برای درگذشتگان، باید ببینیم آنها چه می خواهند؟ آنها الآن به چه نیاز دارند؟ آیا به دسته گل ما و کاشتن درخت سرو و چنار نیاز دارند؟ یا به خواندن فاتحه و سوره حمد و قل هو الله و قرائت قرآن و اهدای نماز، اینها نیاز دارند؟ الآن شما در وادی السلام نجف بروید، إن شاء الله خدا قسمت کند زیارت عتبات، بروید و ببینید، آیا رفتن در قبرستان وادی السلام انسان را به یاد مرگ می اندازد یا رفتن در بهشت زهرا؟ کدام به یاد مرگ می اندازد؟ دیدن آن وضعیت انسان را به یاد آخرت می اندازد و در زندگی انسان تغییر ایجاد می کند، چکش را بر این مغز می زند یا اینکه رفتن به به چه دسته گلی و چه خوب و سازمانها آمده اند و درست کردند، انگار آن مرده ای که آن زیر است نیاز به این گلها و درختها دارد

ایشان گفتند که مگر تخته فولاد اصفهان این کار نکردند؟ چه فرق دارد؟ مگر در تخت فولاد اصفهان بزرگان و اولیای خدا دفن نشده اند؟ هروقت مرحوم پدر ما اصفهان می رفتند سه دفعه یا چهار دفعه رفتند به زیارت تخت فولاد اصفهان رفتند و به ما هم توصیه کردند که هروقت رفتید به زیارت تخت فولاد بروید، مرحوم میرفندرسکی، مرحوم بیدآبادی، واقعاً بزرگانی که اینها، مرحوم کاشی، آخوند کاشی، جهانگیر خان قشقایی اینها از بزرگان و اولیای خدا و از فقهای صالحین، اینها در همین تخت فولاد اصفهان دفن شدند و واقعاً وقتی انسان می رود در آنجا احساس می کند که در حالش تغییر پیدا می شود، تخت فولاد اصفهان به خصوص، ایشان گفتند همان است حالا چون آن را حکومت بعث انجام داده ما لعن و نفرینش می کنیم این هم که همان است اگر قرار به تخریب قبرستان باشد و جاده کشی باشد همه جا همین است و تفاوت نمی کند ما باید به اصل نگاه کنیم نه به ظواهر و خصوصیات فریبنده، این از آنها،

اما در اسلام چی، یک مسجد هم پیغمبر می سازد مسجد شصت متری می سازد؟ با ارتفاع

شصت متری؟ با نقش و نگارها و منبت کاری‌ها و به قول بعضی‌ها میل میل رفتن جلوها و نقش و نگار و آئینه و این حرف‌ها ساخته؟ یک دیوار این طرف و یک دیوار این طرف و چهار دیواری و تمام و سقف هم نباید داشته باشد یا رسول الله سقف را که دیگه باید داشته باشد، حضرت فرمودند حصیر بکشید فقط برای جلوگیری از باران یک مقداری آن‌ها را اصلاح کنید که باران نریزد، حتی دیوار از سر مصلی بالاتر نباید باشد، از شانه‌ها نباید بالاتر باشد.

آن کلیسا آن‌طور مردم را به خدا دعوت می‌کند این مسجدی که رسول خدا می‌سازد این‌طور

مردم را به

خدا دعوت می کند در کدام یک از این دو مکان ما خود را به خدا نزدیک تر می بینیم؟
آنجا اصلاً خدایی وجود ندارد و فقط عکس و مجسمه است، فقط عکس است، بله عکس ها بسیار عالی و هنرمندان بسیار وارد و بسیار زحمت کشیده همان مجسمه ای که در آنجا ساخته اند برای حضرت مریم، بیست و هفت سال فقط طول کشید که این مجسمه ساخته شد، درجه یک، اصلاً شما در هنر در دنیا نظیرش را ندارید، می گویند قیمت ندارد، خب بله! ثمّ ماذا؟ به قول ما که چی؟ چکار کنم؟ حالا دویست و هفتاد سال فرض کنید تراشیدن این مجسمه و هنر طول کشیده باشد، به من چه مربوط است؟ مگر این مرا به خدا نزدیک می کند؟ دو مجسمه ی لخت برداشتند درست کردند حضرت عیسی و مریم، این حضرت عیسی شد؟ این احترام به حضرت عیسی شد و این بالابردن مقام و موقعیت حضرت عیسی شد یا اهانت به حضرت عیسی است؟ و چیزهای دیگر، هان!

یا این که آدم بیاید آن مسجد نه این مسجد مدینه که الآن هست، با این همه زرق و برق و این ها و تشکیلات، رسیدن به مسائل بهداشتی قاطی نشود رسیدن به مسائل بهداشتی، مسائل امنیتی، مسائل رفاهی، این از اوجب واجبات است اما نه دیگر پرداختن به نقش و نگار و دنگ و فنگ و این حرف ها، این دو مسأله باید از هم متفرق باشد، باید دستگاه بیاورند، بهترین دستگاه های تهویه را هم باید برای این مساجد بیاورند، از همه جا بهتر و از همه جا بالاتر، این مساجد از همه جا باید نظیف تر باشد که متأسفانه نیست، که شخصی که می رود می خواهد در آنجا نماز بخواند احساس راحتی کند در مسجد نه خفقان که هر چه زودتر از مسجد بیاید بیرون، احساس راحتی کند که نمازش را قدری بیشتر طول بدهد و یک قدری بیشتر توجه داشته باشد نه به واسطه ی عدم رعایت نظافت افراد، نمازش را سریع تر بخواند و از آنجا بیاید بیرون، کجا دستور اسلام است؟ کجای این مسجد مسجدی است که انسان را به خدا نزدیک می کند؟

آن مسجدی که انسان را به خدا نزدیک می کند مسجدی است که انسان در آنجا حواسش و فکرش و خیالش و توجهش به جای خدا به جای دیگر منعطف نشود، الآن می رویم در مساجد عکس و عکس و آیه و فلان و شعر و تابلو، شخص می آید در مسجد نماز بخواند یکی یکی این ها را نگاه می کند این ها را می خواند، این ها را ما نداریم، مسجد باید تماشش سفید باشد و هیچ چیز نباشد آیه قرآن هم نباشد و حالا آیه قرآن عیب ندارد و روایت از امام علیه السلام اشکال ندارد، تابلو می زنند نماز غفیله این است، تابلو می زنند امام جماعت چراغ روشن است در رکعت سوّم، ما در زمان پدر نماز می خواندیم چراغ و تابلو نداشت، همین نماز را می خواندیم، هی چراغ روشن می شود، آقا این به مهر

نگاه‌بکند یا به تابلو نگاه‌بکند؟ چراغ‌هی روشن می‌شود رکعت سوّم و چهارم و رکعت اوّل، تمام این‌ها خلاف است و باید برداشته‌شود، مصلّی وقتی که در مسجد نماز می‌خواند فقط باید به مهر نگاه‌کند و چیزی ذهن او را نباید از توجّه به معبود منحرف و منحرف‌کند، بابا مسجد با مجلس عروسی فرق می‌کند مثلاً! با تالار و تئاتر فرق می‌کند، با مجالس لهُو و لعب فرق می‌کند،

همان مطالب را به صورت دیگر ما آورده‌ایم در اینجا، خب این‌ها همه چیه؟ باید بلند شود انسان ...، آن حالت و آن وضعیت را ...، رسول خدا گفته‌است که بیا آن‌جور نماز بخوان مسجد زرق و برق نداشته‌باشد و چراغش جلب توجه نکند، نور کافی، مفید، فرح‌انگیز، حال انسان را عوض کند، نور شدید و کم نباشد و مناسب باشد و جلب توجه نکند، عکس و این حرف‌ها باید در مساجد نباشد، برمی‌دارند عکس ساختگی امام حسین و امیرالمؤمنین و این عکس‌های قلابی که تراشیده و زائیده قلم نقاش روی تخیلات است را در مساجد می‌زنند، کدام يك از این‌ها شرعیت دارد؟ کجا امام حسین و امیرالمؤمنین عکسش این بود؟ مسجد که نباید در آن عکس باشد گذاشتن عکس در مسجد از اشدّ مکروهات است که الآن متأسفانه دارد اِعمال می‌شود، تابلوها و پرچم‌ها، آقا این‌ها را انسان می‌تواند بیرون مسجد هم ببرد بسیار خب، مسجد صحن دارد و فرض بکنید جای دیگری ممکن است داشته‌باشد، اما فضای مسجد نباید فضایی باشد ... **إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ** التوبة، ۱۸ عمران مساجد به درست نماز خواندن است، به اول وقت نماز خواندن است، به اذان گفتن است، مؤذن بیاید اذان بگوید آن هم اذان با صدای عادی نه با بلندگوهای گوش‌خراشی که تا ده تا محله می‌رود و افراد مریض را دچار سکنه می‌کند، تمام این‌ها حرام است، وقتی که در مسجد مبلغ و خطیب صحبت می‌کند نباید صدای او به بیرون مسجد برود، برای بیماران ایجاد زحمت کردن شرعاً حرام است، بلندگو را بگذارید در مسجد و فقط در محدوده‌ی مسجد، آن‌هم نه آنکه گوش‌هایتان کر شود، صدا، صدای عادی، آن‌هایی که می‌خوانند هی دهانشان را می‌آورند جلو که در و دیوار است که می‌خواهد منفجر بشود، این که ذکر مصیبت نیست، مردمی که در دور و بر مسجد خانه دارند باید در امنیت از فعالیت‌های مسجد باشند نه در ناراحتی و لعن و نفرین کنند، تمام این لعن و نفرین‌ها در فضای ملکوتی و صورمثالی مسجد تأثیرسوء خواهد گذاشت، آدم می‌رود در آن مسجد، می‌بیند حال به او دست نمی‌دهد چرا؟ چون آن مریض دارد لعن می‌کند، آن کسی که در دوتا خانه آن طرف است لعن می‌کند می‌گوید مگر من در جوار این مسجد نیستم و مگر من آدم نیستم؟ اصلاً یهودی باشد و نصرانی باشد آدم هست یا نه؟ هر که می‌خواهد باشد تفاوت نمی‌کند انسان است، این مسائل را تمام ما فدای ظواهر کردیم، مسجد اینجا درست شده‌است که بگوییم ما مسجد داریم، هان! ما يك مسجد در این میدان شهداء

بگذاریم و بعد بگوییم اینجا که مسجد داریم باید تا آن میدان بالایی هم برود و همه بفهمند که ما مسجد داریم، این از اول نقشه می شود نقشه‌ی غیر خدا و غیر خدا در آن آمد، بدانید ما اینجا مسجد داریم بدانید ما اینجا درست کردیم! اینجا خبری است، آن مسجد را خالی کنید و بیایید در مسجد ما و مسجد ما را پر کنید.

یک قضیه یادم آمد، زمان مرحوم آقا یک شب، شب جمعه بود، مسجد شب‌های جمعه معمولاً واعظ می آمد، مداح می آمد، ذاکری می آمد، ظاهراً ایام محرم و صفر بود، اتفاقاً افراد هم کم می آمدند و مسجد قائم کم بودند و برای منبری پنجاه نفر می نشستند و برای ذاکر بیست نفر و سی نفر و گاهی هفت هشت ده نفر، همچنین خیلی زیاد هم نبودند یا ظاهراً شب شنبه بود، چون آن جا کسبه و اینها بودند شب می رفتند منزلشان.

هنوز این ذاکر نیامده بود برای ذکر مصیبت، دیدیم یک بنده خدایی که منزلش روبروی مسجد بود آمد و از همان ادارات دولتی زمان شاه بود، آمد و رو کرد به یکی از همین افرادی که متصلی مسجد هستند گفت که این افرادی که هستند بگویند این‌ها بیایند منزل ما، منزلش روضه بود گفت چرا؟ گفت یکی از آقایان که حالا اسم نمی‌برم یکی از آقایان آمده از بزرگان آمده است و ما آنجا جمعیت نداریم، این گفت ما هم اینجا جمعیت می‌خواهیم!!! آن هم بنده خدا آدم ساده‌ای بود و خدا بیامرزش، مؤذن هم بود و مرحوم مش میرزا به او می‌گفتند خیلی آدم صاف و ساده‌ای بود، یک دفعه دیدیم سر و صدا از حیات مسجد بلند شد ما هم کوچک بودیم، سَنمان ده دوازده سال بود رفتیم دیدیم که این دو تا در صحبت، او می‌گوید فلان و او می‌گوید فلان و جنگ مغلوبه شده و بالا گرفته و می‌گوید تو این‌هایی که در مسجد هستند را بیاور خانه‌ی ما پر شود و او می‌گوید که ما خودمان اینجا نیاز به مستمع داریم! آبروداریم!! این‌ها چی چی است؟ این بازی‌ها؟ خب این آقا آدم ساده‌ای بود آن آقا چی؟

آقا روضه درست کردی برای امام حسین هر که می‌خواهد بیاید آقای فلان هم آمده که آمده حالا اگر صد نفر می‌آمدند در حیاطت می‌نشستند آن وقت یک جور دیگر خدمت ایشان عرض ارادت می‌کردی؟ حالا باید سرت را پایین بیندازی که کسی نیست؟ آیا ما این جور نیستیم؟ آیا ما الآن به این نحو نیستیم؟ آیا شعائر دینی ما به این وضعیت نیست؟ شعائر مذهبی ما به این وضعیت نیست؟ آیا ما به کثرت نگاه نمی‌کنیم؟ یا این که به خدا نگاه می‌کنیم؟ عرض کردم به شما پدر ما می‌رفت در مسجد نماز می‌خواند و دو نفر پشت سرش بودند موقع نماز ظهر، می‌گفتند صبر کنید آقایان بیایند می‌فرمودند ما نماز می‌خوانیم هر که می‌خواهد اوّل وقت برسد زودتر بیاید، با دو نفر نماز ظهر را شروع می‌کرد و نماز عصر بیست سی نفر و چهل نفر می‌شدند، او به خدا نگاه می‌کند، ما به دنیا نگاه می‌کنیم و به کثرت جمعیت نگاه می‌کنیم ولی او به خدا نگاه می‌کند،

خدا می‌گوید از اوّل که آمدی شروع کردی برای حرکت باید طبق برنامه و دستور بیایی، نمازت باید طبق دستور باشد روزه ات طبق دستور باشد، نماز انشاءالله همان‌طور که گفتم به همان وضعیت، روزه باید برای خدا باشد غیر خدا نباید در آن دخالت داشته باشند، حج باید برای خدا باشد حج را از وقتی که بچه به بلوغ می‌رسد باید درصدد رفتن به حجّ او باشید چون از اوّل بلوغ حج برای انسان واجب می‌شود نه در هفتاد سالگی، پانزده سالگی حج واجب می‌شود منتهی برای تهیه‌ی استطاعت باید انسان تلاش کند نه اینکه خود را به زحمت بیندازد نه! ولکن پول بیخود خرج نکند و حیف و میل نکند و برای رفتن فرزند بالغ او ولو بعد از چهار سال، پنج سال استطاعت حاصل کند،

تحصیل استطاعت واجب شرعی است، نه اینکه حج متوقف بر استطاعت است، هر وقتی که استطاعت پیدا شد، نه این طور نیست، استطاعت گرچه شرط برای حج است ولی تحصیل استطاعت واجب است، انسان باید خودش برود دنبال استطاعت و حالا بعد از یک سال شد یا بعد از سی سال شد، انسان باید تکلیف خود را انجام بدهد، این‌ها را باید طبق دستور انجام بدهید، حضور قلب باید

داشته باشیم به شرایط باید عمل کنیم و به سایر مسائل و به این و آن نباید گوش دهیم، به حرف‌های دیگران نباید گوش دهیم و در زندگی باید از عقل تبعیت کنیم و از علم تبعیت کنیم، همه این‌ها دستورات است و به این‌ها می‌گویند ریاضت،

پس ریاضت چه شد؟ ریاضت عبارت است از این‌که انسان از هنگام بلوغ ریاضت به غذانخوردن و ترک حیوانی نمی‌گویند، حالا راجع به این‌ها بعداً می‌آییم صحبت می‌کنیم، ریاضت به دوری گزیدن از اجتماع نمی‌گویند ریاضت به دنبال کسب و کار نرفتن نمی‌گویند، این‌ها همه حرف‌هایی من درآوردی است که افراد از خدا بی‌خبر بر علیه عرفان پخش می‌کنند ریاضت به اطاعت از تکالیف شرعی آن‌طوری که امام علیه‌السلام فرموده است به این می‌گویند ریاضت، و در هر موقعیت نماز طبق دستور شرع و امام علیه‌السلام باشد، روزه طبق دستور امام علیه‌السلام باشد، حجّی که انجام می‌دهیم طبق دستور امام علیه‌السلام باشد، آن می‌شود ریاضت،

دو سال پیش ما مشرف شدیم به حج، مستحب است بین عمره و بین حج، انسان در همان لباس احرام باقی باشد و خیلی هم مستحب اکید است و حال انسان را از هنگام احرام به حال حج منتقل می‌کند، آن وقت اثرش در حج ظاهر می‌شود، این مستحب است، ما و رفقایمان لباس احرام داشتیم، شنیدیم این بدعت است و فلان است، بدعت است، ا! دستور شرع بدعت شد؟! افراد غیر مطلع و درس نخوانده که متصدی اعمال مردم شده‌اند سنت مؤکده شرع را بدعت می‌نامیدند که وقتی یکی شان فرستاد پیش من گفتم به این آقا بگویند برود درس بخواند بعد بیاید مسؤولیت بپذیرد، خوب حالا یکی نمی‌کند اشکالی ندارد ولی یکی می‌کند چرا؟ مستحب است بین عمره و حج انسان در لباس احرام باقی باشد، بروید در کتب نگاه کنید بعد نیابید بگویند بدعت است، امام علیه‌السلام فرموده است نه بنده،

حج را آن‌طوری که امام علیه‌السلام فرموده انجام بدهید نه آنکه بنده و امثال بنده با فکر و تخیلات این‌ور و آن‌ور مطرح می‌کنیم، نه! آن‌طوری که امام می‌فرماید، خمس و زکات آن‌طوری که امام علیه‌السلام فرموده و امر به معروف و نهی از منکر آن‌طوری که امام علیه‌السلام فرموده است آن‌طور امر به معروف و نهی از منکر بشود، کسی که امر به معروف می‌کند باید خودش اطلاع کافی داشته باشد از مسائل حلال و حرام، از موضوعات مختلف، از درک جریانات مختلف باید اطلاع داشته باشد نه اینکه هر کسی بلندشود بگوید این کار را بکن، تو که هستی؟ تو خودت چه اطلاعی داری؟ دو کلمه حرف می‌زنی می‌ماند، هرکس باید حریم خود را نگه دارد، اگر انسان به آنچه را که از ناحیه‌ی شرع مقدّس بر زبان ائمه علیهم‌السلام فقط، نه هر کسی بیاید و ادعایی بکند! بر آن زبان آمده و در

روایات و کتب احادیث و اخلاقی ما موجود است عمل بکند این فرد به آن نقطه و مقصد واقعی و فعلیت
مطلقه خواهد رسید، به این می گویند ریاضت، پس ریاضت چه شد؟
ریاضت که خدمت رفقا عرض کردیم ان شاء الله در یک موقعیت اوسع از آنچه که در روایت
از امام صادق علیه السلام آمده، گرچه در سایر فقرات این مسأله به چشم می خورد ولیکن ما قرار شد به
شکل وسیع تر

این مسأله ریاضت را در زمینه‌های مختلف، در زمینه‌ی غذا، معاشرت، کسب علم و ارتباطات شخصی و ارتباطات اجتماعی در این زمینه‌های مختلف ریاضت را طبق آنچه که از ناحیه‌ی معصومین علیهم السلام به دست ما رسیده است برای رفقا و دوستان بیان کنیم، این شخص با این وضعیت فردی است که دارای ریاضت است حالا در یک موقع غذا کمتر می خورد و در یک موقع بیشتر می خورد و در یک موقع این کار را می کند این ها همه بسته به مواردی است که انسان باید در آن موارد ببیند چه کار می کند. بله یک فردی که سالم است خب این خیلی چیزها می تواند بخورد، یک فردی که مریض است نمی تواند بخورد، انسان در هر موقعیتی یک وضعیت خاصی دارد شما فرض کنید غذای ظهرتان از یک مواد چربی و پروتئین زیاد است و شب می بینید میل به غذا ندارید دوباره همان غذای ظهر را تکرار می کنید؟ یا بر می دارید نان و پنیر و سبزی و از این چیزها می خورید یا چیزی نمی خورید؟ می گویند یک سیب بخور بس است، حالا امشب را با ریاضت طی کن، این که چیز مهمی نیست و این که دیگر ریاضت نشد یا این که حتماً باید انسان همان غذای ظهر را همان موقع شب تکرار کند یا غذای سنگین تر، می ماند در دلش و هزار تا سم ایجاد می کند، غذایی که انسان شب با حال سنگینی بخورد این در کبد به سم تبدیل می شود و پدر سلولها را در می آورد و سلامتییش را به خطر می اندازد، بزرگان می گویند در غذا خوردن رعایت حال و روح و نشاط خود را بکن حالا این ریاضت شد؟

امام صادق علیه السلام همین را می فرمایند تا اشتها نداری و احساس نیاز نمی کنی به غذا، نخور، این می شود ریاضت؟ خود حضرت می فرمایند: *وأما اللواتی فی الریاضة فإیاک ان تأکل ما لا تشتهیه، آن سه چیز که مربوط به ریاضت نفس است اولش این است که لا تشتهیه یعنی تا احساس نیاز نمی کنی غذا نخور و دست دراز نکن و حکما و اطباء قدیم و جدید هم همین را می گویند قاعده‌ی عقلایی این را اقتضاء می کند*

بنابراین ریاضت یک امر بسیار مهمی که برای ما تصویر شده، می گویند فلانی باید ریاضت کش باشد به این نحو نیست که فرد تصور کند حالا فرض کنید اگر بخواهد راه خدایی برود باید خود را از جامعه جدا کند از زندگی جدا کند، از همه چیز جدا کند و نعمت‌های الهی را بر خود حرام کند و خودش را از بسیاری از نعمت‌ها محروم کند، نه این نیست، آنچه را که احساس می کنیم ما، برای روحمان و برای نفسمان و برای سلامتی مان، آن مهم است، چقدر همین مرحوم آقای حدّاد به بنده راجع به غذا تأکید کردند، خب ما آن موقع یک چیزهایی در سرمان بود، یک فکرهایی در سرمان بود، و چقدر می فرمودند باید کاری انجام بدهی که وقتی سنی از تو می گذرد تو بارکش بدنت نباشی بدن

بارکش تو باشد چقدر واقعاً این حرف، حرف حکیمانه و عقلایی و منطقی است که یک عارف الهی می‌گوید، می‌گوید اگر شما از غذا کم‌بگذاری اگر آن مواد لازم را به بدن نرسانی بعداً مبتلا می‌شوید و وقتی که مبتلا شدید باید از این دکتر به آن دکتر و از این آزمایشگاه به آن آزمایشگاه و از این عکس برداری ...، شما شدید حامل بدن، این بدن را که برای کسب معنویت، علوم، رشد، ترقی و مسائل مختلف، مسائل اجتماعی و این‌ها باید صرف‌کنید باید بروی دو ساعت در مطب فلان دکتر

برای نوبت، خب این حمّال است دیگر و حمّال به که می گویند؟ حتماً که نباید شما یک کیسه برنج برداری تا بگویند حمّال، اینکه بدن شما را در اختیار خود گرفته است و او شما را به این طرف و آن طرف می کشاند، نروی صدایم در می آید از اینجا شروع می کند، صدا در می آید از قلب صدا در می آید، از کبد صدا در می آید از کیسه صفرا صدا در می آید و دیگر نمی شود خاموشش کرد و باید رفت زیر تیغ عمل و جراحی و این طرف و آن طرف، خب از اوّل نکن و امام صادق علیه السلام فرمودند از اوّل نکن، از اوّل درست غذا بخور و آنچه را که نیازداری بخور وقتی که اطباء تو را نهی کنند از فلان غذا، گوش بده، خیلی بر معده‌ی خودت هموار نکن، معده میزانی دارد، کششی دارد از آن میزان غذا بار نکن که معده مجبور به کشش بشود وقتی که کشش پیدا می کند به دیافراگم و قلبت فشار وارد کند، اشکال از آنجا پیدا بشود، نه! همان میزان و حجمی که دارد همان میزان یا یک مقدار کمتر، که فشار بر آن وارد نشود و بتواند به موقع شیرهاش را ترشح کند و بتواند این را هضم کند آن وقت شما در عبادت هم احساس نشاط می کنی اما اگر غذا زیاد خوردی، نمی فهمی چطوری نمازخواندی و آن نماز دیگر فایده ندارد بعضی‌ها در روزه به من می گفتند، رفقا می گفتند آقا ما روزه چگونه بگیریم؟ گفتم یک جور سحری بخورید که افلاً از ظهر به بعد گرسنگی را احساس کنید نه اینکه تازه موقع غروب که می شود برای تحلیل آنچه که در سحر خوردیم مجبور به شرب ادویه و دارو و این‌ها باشید، آن دیگر روزه نیست و انسان چیزی را از روزه نمی فهمد و احساس از روزه نمی کند و با آن روزه برای انسان حالی نمی ماند، انسان در غذاخوردن باید به نحوی رعایت اعتدال را بکند البته خب این مسأله غذاخوردن و این‌ها را وقتش نبود که گفتیم و فقط به عنوان مثال، مسائل متعدّدی است در زمینه‌های مختلف که در تشریح مصادیق ریاضت که ریاضتی که امام علیه السلام می فرمایند چه مصادیق کاربردی و اجتماعی و شخصی دارد؟ که رعایت این مسأله انسان را به همان مسیر واقع می کشاند،

در یک کلمه ریاضت عبارت است از مخالفت با هوای نفس، این می شود ریاضت، آن کسی که مخالفت با هوای نفس را می کند، نفس می گوید زیادبخور کم می خورد، نفس می گوید فلان کار را انجام بده نگاه می کند می بیند صحیح نیست، انجام ندهد. خیلی هم کار سختی نیست، نفس می گوید الآن این حرف را بزن و این تهمت را به رفیقت بزن و این دروغ را بگو تا این که قبولت کنند، هان! می گوید نه، دروغ حرام است، خلاف شرع است، یک مسلمان یک یهودی یک نصرانی چه برسد به یک شیعه امیرالمؤمنین، واویلا! واویلا! دروغ نمی گوید، مکر ندارد، نفاق ندارد، این می شود ریاضت، فلان موقعیت را پیشنهادت می کنیم باید این کار خلاف را انجام بدهی، عقل می گوید چه؟ نکن، امام

علیه‌السلام می‌گوید نکن خدا می‌گوید نکن و وجدان می‌گوید نکن، انسان بگوید چشم، این می‌شود ریاضت، نه اینکه ریاضتی که به ما گفتند، آنچه را که مخالفت با هوای نفس و موافقت با رضای خداست این اسمش ریاضت است، ببینید چه راحت، خیلی راحت
واقعاً اگر انسان در یک موقعیتی قرار بگیرد و به جای دروغ گفتن صدق داشته باشد، بیشتر کیف نمی‌کند؟ خب چقدر ما بدبختیم؟ چقدر بیچاره‌ایم؟ که بلند می‌شویم آرامش نفسمان را، وای الآن
که این دروغ

را گفتم فاش می شود، اینجا را برمی داریم می بندیم آنجا را سوراخش را می بندیم، بابا از اول نگو! از اول صاف بیا صادق باش، راحت باش، دیگر نه قرص اعصاب شب می خوری، نه در خواب پشتک و ملق می زنی و نه به این و آن به خاطر آن دروغی که گفתי صد هزارتا دروغ دیگر بگویی چون این ها را باید بگوییم دیگر، یک دروغ که می گوییم مجبور می شویم که یکی هم بعد بگوییم، از اول راست می گوییم از اول صادقانه هستیم و آنچه را که خداوند گفته می گوییم و با سربلندی هم هر جا بخواهیم می رویم،

من که الان در یک موقعیتی نیستم خودم را یک جور دیگر به شما معرفی کنم و بگویم من فلان وضعیت را دارم این حرف را به شما زدم، فردا می گویند آقا دلیل چیست؟ خب یک دروغ هم فردا می گویم، ولی اگر از اول گفتم که من اینم و وضعیتم این است و موقعیتم این است همیشه هم همین را می گویم بعد از جریان مرحوم آقا رفقا می دانند که چه مسائلی اتفاق افتاد، آمدند و گفتند شما که الان می گوید ایشان به رحمت خدا رفتند و وصی نداشتند حالا شما خودت وصی هستی؟ گفتم نخیر، گفتند نیستی؟ گفتم نخیر گفتند پس چی؟ گفتم هیچی، من که وصی نیستم صاف می گویم نیستم و نه وصی هستم و نه خلیفه هستم و نه هیچی، الان می گویم و گردنم هم بلند است و صاف راه می روم حالا اگر بگویم نخیر هستم! باید چی بگویم؟ دروغ بگویم که ایشان روزی در گوش من گفتند که فلانی تو وصی من هستی ولی بعد از من بگو، این شد یک دروغ، بله یک دست خطی هم هست که فعلاً گم شده و باید پیدایش کنم، این شد دو دروغ، یکی دیگر می آید سؤال می کند بله ایشان در خواب فرمودند و بله فلان و بله و بله و هزار تا دروغ باید درست کنم بخاطر اینکه آن دروغ اول را توجیه کنم از اول می گویم نیستم، پس وصی ایشان کیست؟ گفتم هیچ کس، گفتند مگر می شود؟ گفتم حالا که شد، مگر حتماً دین خدا متوقف بر این است که، حتماً یک وصی باشد؟ این همه اولیاء و بزرگان از دنیا رفتند و وصی نداشتند و پدر ما هم رویش، کی گفته؟ این حرف ها چیه؟ این چرند و پرندا چیست که اگر کسی از دنیا رفت یکی را بگذارد جایش؟ مگر سلطنت است؟ مگر حکومت است؟ آدم از اول راست می گوید و همیشه هم سرش بلند است و با صداقت هم هست ما از صداقت چه کم دیدیم که حالا مجبوریم این همه دروغ بگوییم به مردم؟ چه ضرری از صداقت به ما رسیده است که مجبوریم با مردم نفاق کنیم؟ چرا صاف نباشیم؟ چرا صادق نباشیم؟ من صادق باشم بیشتر رفیقم به من اعتماد می کند یا اینکه دروغ بگویم؟ بالاخره یک روز پخش می شود دیگر، این جور نمی ماند مسائل، پس بنابراین وقت گذشت و ما هم خسته شدیم و باز طبق معمول قرار بود مطالب دیگری

بگوییم، به نظرمان رسیده بود و مسأله به جای دیگری رفت آنچه را که بزرگان فرمودند اولیای الهی و عرفای بالله در تذکیه‌ی نفس و سلوک الی الله که گفتند: شرط اول برای سلوک ریاضت است، ریاضت عبارت است از موافقت با رضای الهی فقط در دو کلمه، همین، ولی چه دو کلمه‌ای؟ چه دریایی در تحت این لفظ از معانی قرار دارد؟ آن دیگر ما در حدود سعه‌ی خودمان با رفقا می‌آییم یک مقداریش را مطرح می‌کنیم و در میان

می‌گذاریم ان شاء الله امیدواریم که خداوند همه‌ی ما را مورد لطف خودش قرار دهد و فهم
ما را باز کند و بر اساس باز شدن فهم، توفیق متابعت از علم و یقین را به ما عنایت کند.
اللهم صل علی محمد و آل محمد